

چشم زاغه که زبانش می‌گیرد. یک نگاهی به من یکن. خوشگلم نه! از دختر کبری هم خوشگلترم.

خال گوشه‌ی لبم چهار تا دختر کبری را با هم می‌آرزد. چشم همه‌شان زاغ است اگر دختر او را می‌گرفتی همه مسخره‌ات می‌کردند. آخر دخترش بلد نیست خوب حرف بزند. بله‌ی عقد را هم نمی‌تواند خوب بگوید. شنیده‌ام یک بار خواستگار برایش آمده. دختره خواست سلام کند زبانش گرفت خواهر داماد خندید دختره هم سینی چای را ریخت.

سیزده... به خدا روانی است این دختر! خواهر داماد هم مثل خواهر تو است مثل بدری وقتی که به آب انار روی لباس من می‌خندد. فردا که خواستم عروسی کنم می‌گذارم کبری بیاید صورتت را بند بیاانداز بعد به او می‌گویم که زن تو می‌شوم به او می‌گویم که تو فقط عاشق منی و دخترش را هم نمی‌گیری. بگذار بساطش را جمع کند و برود. بگذار با بدری دعواش بشود. خود کبری هم روانی است. وگرنه آن موقع که دخترش پهنه‌ی لبو می‌گرفت موچینش را در ران پای او فرو نمی‌کرد. بیچاره دخترکت تا دو ماه نمی‌توانست خوب راه برود.

چهارده... بیا آب بخور. این قدر هم از خودت صدا در نیآور. هنوز وقتش نرسیده. حالم را به هم نزن روانی! مثل سگ زوزه نکش! چشم‌هایت دیگر برق نمی‌زنند. روانی شده‌ای! عروسی کردن که این قدر جان کندن ندارد. پانزده... لباس سبزم را دوخته‌ام. تو هم لباس سیاهت را بپوش. همان که وقتی مادر بزرگت مرد پوشیدی. خیلی برازنده می‌شوی. اولین بار آن موقع دیدمت. به خدا خفشات می‌کنم. اگر نگویی برای عروسی‌ام چنگ بنوازند. بگذار همه بیایند. زنده‌ها، مرده‌ها، روانی‌ها. تو عاشق منی هر چه هم که بگویم گوش می‌دهی روانی‌ها مطیع هم هستند.

شانزده... فردا عروست می‌شوم. به بدری عقده‌ای بدبخت هم بگو آن مرتیکه‌ی کور روانی را با خودش نیاورد. وگرنه یقه‌اش را جر می‌دهم. پری را هم نگو بیاید. می‌دانی که کی را می‌گویم؟ دختر مرحوم حاج اسد. همان که جلوی تو دو بار چادرش را از سر انداخت و خندید که یعنی جواش نبوده. پری هم روانی است! شب‌ها جیغ می‌کشد. خاک بر سر تو که همه عاشقت بودند. اما من به همه می‌گویم که تو فقط عاشق منی من هم که دیگر دوستت ندارم.

هفده... به خدا یک بار دیگر ناله‌ات در بیاید می‌دهم از سقف انبار آویزانت کنند. صلیبات را ببر لباس‌هایت را هم عوض کن پر از خون شدنه. فردا عروسی من است. نگاه کن! چشم‌هایت چرا نیمه باز مانده‌اند؟! به چه داری لبخند می‌زنی روانی؟! به لباسم که آب انار رویش پاشیده؟ دیوانه! آب انار کجا بود؟! این خون است. خون! قسم خورده بودم به اندازه‌ی سال‌های زندگی‌ام که تباهاشان کردی خنجرت بزنم حیف از جوانی‌ام! هیجده سال تمام. بی‌شعور چرا نفهمیدی که عاشقت بودم؟! در نگاهت التماس می‌بینم. التماس نکن می‌خواهم فکر کنم. حالا ضربه‌ی آخر را کجا بزنم؟ قلت. بگذار یک بار هم قلت به اندازه‌ی قلب من درد بکشد روانی. بگریز. این هم هیجده...



بیاید. بگذار از زور حسادت بترکد. برای اینکه مرتیکه‌ی مردنی که یک پایش لب گور است برای او عروسی نمی‌گیرد. آخر بدری صیغه‌اش می‌شود. اگر هم بخواهد لب ور بچیند و گند اخلاقی در بیآورد گیجش را می‌کشم. بگذار به آب انار روی لباسم بخندد...

شش... بدری روانی است! صادق خان- شوهرش را خودش فرستاد به آن دنیا! تو که نمی‌دانی. توی غذایش ذره ذره دوا می‌ریخت. آخر صادق خان اجاقش کور بود! بدری بچه می‌خواست! آن هم یک عالمه! باید می‌زدیش بی‌غیرت! روانی که ترس ندارد! بین من از تو نمی‌ترسم...

هفت... خاک بر سر بدری کنند. دوباره دست‌هایش را حنا گذاشته. فکر می‌کند مثل من جوان است. من هیجده سالم است. بدری سی سالش هم بیشتر است! من جوانم! من خوشگلم! بدری نیست! هیچکس هم عاشق او نمی‌شود. فقط صیغه‌اش می‌کنند.

هشت... البته ناگفته نماند صادق خان هم خیلی می‌زدش. همیشه زیر چشمش کبود می‌شد. بدری گریه می‌کرد. یک دندانش هم طلا بود. مادرت برایش طلا کرده بود. صادق خان با کابل کتکش می‌زد. از آن کابل‌های سیاه و بزرگ. می‌گفت بدری باید به همه بگوید که اجاق کوری از خودش است. صادق خان عارش می‌شد مردم بفهمند بچه‌اش نمی‌شود. یک بار هم که بدری سرخاب مالیده بود و رفته بود خانه‌ی

سه... برای عروسی انار به همه می‌دهیم. آن وقت تو می‌گویی کسی پنهان آب انار را روی من بپاشد. به روی تور و لباس عروسی‌ام و بعد هم باید بخندی و من هم باید گریه کنم. می‌فهمی؟! باید! آخر تو روانی هستی. راستی! خواهرت هم باید بخندد. همان خواهرت که از او متنفرم.

بدری را می‌گویم! بیوه‌ی چشم سفید! فقط من می‌دانم که می‌خواهد به آن مرتیکه‌ی کور صیغه شود. همان که دو تا زن دارد. همان که عروستش پریشب دوقلو زاید. بدری می‌گوید که مرتیکه عاشقت شده است. با آن چشم کور و پای تلگش! می‌گوید خیلی پولدار است. بدری می‌خواهد دل مرا بسوزاند. نمی‌داند تو عاشق منی!

چهار... چرا به او نگفتی که عاشق منی؟! هان؟ چرا؟ باید به او می‌گفتی که می‌خواهی مرا بگیری. می‌خواهی عقدم کنی. نه مثل آن چشم سفید صیغه شوم! باید می‌گذاشتی از تو شرمش بشود و اگر دربار‌ی من چیزی می‌گفت باید توی دهنش می‌زدی! بی‌غیرت!

پنج... اینقدر نفس نفس نزن. این کارت خلقم را تنگ می‌کند. بیا دستمال. خون لب‌هایت را پاک کن باید به خودت برس. فردا عروسی می‌کنیم. مگر نه!

بدری را می‌گویم بیاید. خودت هم می‌دانی که من خوشگل‌ترم. خودش هم می‌داند. همیشه به خال کنار لبم حسودی می‌کنم. موقع بزک می‌گویم

یک ماهی می‌شد گلنار یا فرشته آسمانی که من لقب داده بودم گم و گور شده. مادریش بی‌بی زلیخا گمان کنم از آن موقع تا به حال سسی سال پیرتر شده. هی گریه می‌کند و ناله و نفرین به که؟ خودش هم نمی‌داند. چند سالی می‌شود پا به زندگی ما گذاشته‌اند بی‌بی و دخترش گلنار. گلنار کلفتی خانه ما را می‌کرد و بی‌بی به سفارش بابا میرزا رفت و روب چند خانه محله بالا را. مادر و دختر در اتاق کتج حیاط زندگی برای خود سر هم کرده بودند. و اگر مادر چراغ سبز نشان می‌داد شاید که بابا صیغه‌ای چیزی می‌کردش مادر گلنار را. این موضوع را وقتی زن شریک بابا یواشکی به مادر گفت و او داد و هوار وحشتناکی به راه انداخت فهمیدم. خواست که بی‌بی و دخترش را از خانه بیرون کند که بعد رحمش آمد یا چی که پشیمان شد. و خودم دیدم که بعدها از دل بی‌بی در آورد.

گلنار شده بود مدل نقاشی‌های من و من حسودی می‌کردم موقع کشیدن چشمان درشت و گردویی‌اش که انگار سرمه کشیده بود دورش، اما نکشیده بود. ایروان کشیده چهره‌اش را باز و جذاب کرده بود کم‌صحبت بود و لبانش همیشه به هم چفت شده، که موقع لبخند زیباتر می‌شد بینی ریز قلمی واقعاً به صورت سبزهایش می‌آمد. هیچگاه نتوانستم چهره‌اش را آنگونه که هست بکشم. اندامش کاملاً مانند مینیاتورهای نقاشی بود و بی‌بی که در دنیا جز او کسی را نداشت و هی برایش اسفند دود می‌کرد. با هم رفیق بودیم او کارهایم را انجام می‌داد و من سواد خواندن و نوشتن یادش می‌دادم. از من کوچکتر بود ولی خواستگارهایش در خانه‌مان را از جا کنده بودند حتی خواستگار قبلی من هم

گلنار

مهدی شیرازی فر

بعد از دیدنش انگار از اول او را می‌خواست. و بابا میرزا که برای هر کدام ایرادی چیزی تراشیده بود.

بی‌بی هم حرف‌شجوی زیادی از بابا داشت و شوهر دادنش را سپرده بود به او.

گلنار همیشه از بابا فرار می‌کرد و بابا ترس خاصی از او داشت. خودم چند بار دیدم که موقع داخل شدن به حیاط چقدر خشمگین نگاهش می‌کرد و زیر لب چیزی می‌گفت طوری که هیچکس نشنود ولی من می‌شنیدم چند بار لب‌خوانی کرده بودم. در جایی خوانده بودم یک فرشته زیبا عین گلنار خودش را در چاهی چیزی می‌سست و بعد از هر آب‌تنی زیبا و زیباتر می‌شد. خانه ما هم آب‌انبار داشت راستش چند شب پیش گلنار را دیدم که آنجا آب‌تنی می‌کرد. تا به حال به آنجا نرفته‌ام. از بچگی وحشت داشتم از آنجا. حقیقتش حالا هم می‌ترسم. همیشه خواب‌های وحشتناکی می‌بینم. چند سال پیش که دخترخاله‌ام گم شد خواب دیدم من و اون هر دو تانوم شب رفتیم آنجا. آخه آن

گونگون

شب پیش من خوابیده بود. خواب دیدم که هر دو رفتیم در آب انبار و باز کردیم و رفتیم تو. آخه تو خواب اون کلید داشت. و اون بود که می‌خواست خفه کند من را در آب و چه با سختی از دستش در می‌رفتم که بالاخره غرقم کرد.

بابا از خیلی وقت پیش همه را قدغن کرده که آنجا نرویم حتی مادر را. کلید دست خودش بود و هر از گاه که کنجکاو می‌شدم شب‌ها می‌دیدم که یواش یواش به آنجا می‌رفت. بعد از گم شدن گلنار بود که درش را اجر کشید.

اصلاح و پوزش

از آنجایی که عکس نویسنده مطلب کاسه‌ی خون آقای لطفاء... شفیعی سیف‌آبادی در شماره ۶۶۴۹ روزنامه مورخ ۲۵ خرداد ماه ۹۸ اشتباهی چاپ شده بود بدینوسیله اصلاح می‌گردد.



| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|----|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ک | ر | پ | ا | س | ب | ن | ت | ا | ل | ه | د | د | ی | ۱۵ |
| و | ا | ت | ج | و | ج | ه | ت | و | ن | و | خ | | | ۱۴ |
| ت | ا | ب | و | ت | ر | م | ا | ن | ش | ب | ر | و | | ۱۳ |
| ۴ | ا | م | ل | ر | ر | ک | س | و | ا | ج | ه | و | ر | ۱۲ |
| ۵ | ه | س | و | م | ر | ف | ن | ل | ب | ج | | | | ۱۱ |
| ۶ | د | ن | ز | ا | ج | ا | ق | و | ر | ی | ب | | | ۱۰ |
| ۷ | ش | ی | ا | د | ی | ک | س | و | ا | س | ت | ر | ی | ۹ |
| ۸ | ر | ا | ز | م | ه | ت | ا | ر | ا | ی | و | خ | | ۸ |
| ۹ | م | ر | ا | ک | ش | ک | و | ج | ه | ح | م | د | | ۷ |
| ۱۰ | س | د | و | ا | ج | ن | و | ر | و | ز | ه | ش | | ۶ |
| ۱۱ | ا | ن | خ | و | ت | ی | ا | م | ش | ا | | | | ۵ |
| ۱۲ | ر | ش | ک | ر | س | ن | م | م | ر | ب | ر | ه | | ۴ |
| ۱۳ | ش | ا | ن | س | س | پ | ا | ه | م | ر | د | و | ک | ۳ |
| ۱۴ | د | ی | ی | ل | و | ر | و | د | ق | ق | ا | | | ۲ |
| ۱۵ | ن | ا | ز | ب | ا | ل | ش | ش | و | ر | ه | ز | ا | ۱ |

۷۸۸/۷۸۸۵ جدول پوزش حرفه‌ای

افقی:

- ۱-مقابل جنوبی- پرنده‌ای زیبا
- ۲-روح بی‌پایان- توانایی- لحظه‌ای
- ۳-جمع سحر- فرمانروا- خائف
- ۴-چین و چروک صورت- گل سرخ- تن و بدن و پیکر- گل ناامیدی
- ۵-کفش- از میوه‌های پاییزی- دوستی
- ۶-پایانی- معدنی
- ۷-کوهی در غرب شیراز- چپ- برادر موسی
- ۸-از میوه‌های بهشتی- قبل از برخی افعال می‌آید- مایه زندگی- ریشه
- ۹-سرزمین دشمن در شاهنامه- محل فرود هواپیما- تقسیم کننده آب
- ۱۰-بهانه زن باردار- مثل و مانند- هنوز لخت نشده
- ۱۱-توان- پروردگار- چه وقت- واحد پول
- ۱۲-کز- سود غیرشمرعی از پول- اهمیت و احترام- شیر عرب
- ۱۳-قاره‌ی بزرگ- انعطاف- از شهرهای شمالی عراق
- ۱۴-با افزوده شدن به کلمه معنای جدید ایجاد می‌کند- جنسی برای کفش- تعجب زنانه
- ۱۵-تعلیم- خر کردن

عمودی:

- ۱-به محاکم قضایی می‌برند- مسخره کردن
- ۲-راز- فریاد- دیروز
- ۳-جمع رحم- بالای چشم- جمع قید
- ۴-پرچم- منطقه‌ای در تهران- هوای انگلیسی- رشته کوهی آمریکایی

جدول شماره ۹۸/۱۷۸۹

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|----|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۲ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۳ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۴ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۵ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۶ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۷ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۸ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۹ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۰ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۱ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۲ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۳ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۴ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۵ |

طرح: عصر مردم